

# مدافعین استعمار نوین

چهارمین تفسیر از نامه سرگشاده کمیته مرکزی  
حزب کمونیست اتحاد شوروی

هیئت تحریریه روزنامه «ژن مین ژیبائو» (مردم)  
هیئت تحریریه مجله «خون چی» (پرچم سرخ)  
(۲۲ اکتبر سال ۱۹۶۳)

اداره نشریات زبانهای خارجی  
پکن ۱۹۶۴

چاپ اول ۱۹۶۴  
چاپ دوم ۱۹۶۴

طبع و نشر جمهوری توده ای چین

## پیشگفتار

نشریه‌ای را که در دست دارید از انتشارات اداره‌ی نشریات زبان‌های خارجی پکن است که درباره‌ی اختلافات جنبش جهانی کمونیستی در دهه‌ی ۶۰ به رشته‌ی تحریر در آمده است.

این اسناد که ارزش فراوانی در رهنمائی پیروان راه آزادی طبقه‌ی کارگر دارند و اهمیت و فعلیت خود را تا به امروز نیز حفظ کرده‌اند، برای استفاده‌ی کمونیست‌های ایران از جانب حزب کار ایران (توفان) تجدید چاپ می‌شوند. حزب ما بر آن است که پیشگویی حزب کمونیست چین و آلبانی به حقیقت پیوسته و ما امروز با نتایج تسلط رویونیسم بر جنبش کمونیستی جهانی روبرو هستیم. باشد که مطالعه‌ی این آثار، کمونیست‌های صمیمی را به تعمق واداشته و آنها را به شاهره حقیقت رهنمون شود. ما مطالعه‌ی مجدد این آثار را به همه‌ی کمونیست‌ها توصیه می‌کنیم.

حزب کار ایران (توفان)

تیرماه ۱۳۹۱ مطابق ژوئیه ۲۰۱۲

# مدافعین استعمار نوین

چهارمین تفسیر از نامه سرگشاده کمیته مرکزی

حزب کمونیست اتحاد شوروی

پس از دومین جنگ جهانی طوفان انقلاب عظیمی در مناطق آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بر پا شده است. بیش از پنجاه کشور آسیائی و آفریقائی استقلال خود را اعلام کرده و چهار کشور یعنی چین، ویتنام، کره و کوبا در راه سوسیالیسم گام نهاده اند، در سیمای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تغییرات بزرگی پیدا شده است.

اگر پس از نخستین جنگ جهانی انقلاب مستعمرات و نیمه مستعمرات در نتیجه سرکوب امپریالیسم و نوکرانش دچار شکست جدی گردید، ولی پس از دومین جنگ جهانی وضع کلی دیگرگون شده است. امپریالیستها دیگر بهیچوجه نتوانستند حریق پردامنه نهضت آزادیبخش ملی را خاموش سازند. سیستم استعماری کهن امپریالیسم بسرعت رو به تلاشی گذاشت و پشت جبهه امپریالیسم به جبهه مقدم پر جوش و خروش مبارزه علیه امپریالیسم مبدل گردید. در برخی نقاط سلطه امپریالیسم بر مستعمرات و کشورهای وابسته واژگون گردید و در برخی دیگر از کشورها ضربات سنگینی بدان وارد آمد که آنرا متزلزل و بحال اضمحلال انداخت و این نیز ناچار سلطه امپریالیسم را در خود کشور تضعیف و ناپایدار ساخت.

پیروزیهای انقلاب خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکا لاتین و تشکیل اردوگاه سوسیالیستی با یکدیگر هم آواز گشته آهنگ مارش ظفرنمون دوران ما را مینوازند. طوفان انقلاب خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ایجاب میکند که کلیه نیروهای سیاسی جهان کنونی موضع خود را معلوم سازند. در مقابل چنین طوفان انقلابی عظیم، امپریالیستها و استعمارگران از ترس بر خود میلرزند و خلقهای انقلابی سراسر جهان با هلهله و شادی کف میزنند. امپریالیستها و استعمارگران میگویند: «این بسیار بسیار بد است». اما خلقهای انقلابی سراسر جهان میگویند: «این بسیار بسیار خوب است». امپریالیستها و استعمارگران میگویند: «این شورش است و مجاز نیست»، اما خلقهای انقلابی سراسر جهان اظهار میدارند: «این انقلاب است و حق مردم است. این جریان تاریخی است که هیچکس قادر نیست از آن جلوگیری نماید».

اتحاد کدام موضع در برابر این حادثترین مسئله در صحنه سیاسی جهان کنونی یکی از مرزهای مهم بین مارکسیست – لنینیستها و رویونیستها معاصر است. مارکسیست – لنینیستها با پایداری در صف ملل ستمدیده قرار داشته از نهضت

آزادبخش ملی فعالانه پشتیبانی میکنند. رویزیونیستهای معاصر در واقع در صف امپریالیستها و استعمارگران قرار میگیرند و با توسل بهر وسیله ای جنبش آزادبخش ملی را نفی کرده و علیه آن اقدام مینمایند.

رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در گفتار هنوز جسارت ندارند نقاب پشتیبانی از نهضت آزادبخش ملی را بکلی بدور اندازند، گاهی آنها بنا بر منافع خود برای ظاهرسازی به این یا آن ژستهای زیبا توسل میجویند. ولی اگر جهات عمده مسئله در نظر گرفته شود و طبق یک سلسله نقطه نظرهایی که آنها طی سالهای اخیر تبلیغ کرده و میکنند و بر حسب یک سلسله سیاستهای متخذه آنان قضاوت شود، آنوقت معلوم میشود که آنها نسبت به مبارزه آزادبخش ملل ستمدیده آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین روش غیر فعال، تحقیر آمیز و منفی را اتخاذ نموده اند و بصورت مدافع استعمار نوین در آمده اند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در نامه سرگشاده ۱۴ ژوئیه خود و همچنین رفقائی از حزب کمونیست اتحاد شوروی در بسیاری از مقالات و بیانات خود با تمام نیرو کوشش کرده اند که نظرات نادرست خود را در مسئله جنبش آزادبخش ملی تبرئه کنند و به حزب کمونیست چین حمله نمایند. ولی تمام اینها تنها موضع ضد مارکسیستی - لنینی و ضد انقلابی رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی را در این مسئله باز هم بیشتر ثابت کرده است. اکنون بگذار «تئوری» و عمل رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی را در مسئله نهضت آزادبخش ملی مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم.

### لغو وظیفه مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار

در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین جنبش آزادبخش ملی به پیروزیهای عظیمی که دارای اهمیت تاریخی میباشد نائل آمده است. این نکته را هیچ کس نمیتواند انکار کند. ولی آیا میتوان گفت وظیفه خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار و عمالشان پایان رسیده است؟ بنظر ما نمیتوان چنین گفت. این وظیفه مبارزه هنوز هم از پایان خود خیلی فاصله دارد.

ولی رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی همواره این ادعا را شایع میکنند که گویا در جهان امروزی استعمار دیگر از بین رفته و یا از بین رفتنش نزدیک شده است. آنها تاکید میکنند که «در کره ارض یک جمعیت ۵۰ میلیونی تحت سلطه استعمار زجر میکشد»، اکنون فقط در مناطقی از آفریقا مثل آنگولای پرتقال

و موزامبیگ بقایائی از سیستم استعماری وجود دارد و امر نابودی استعمار به «مرحله نهائی» وارد شده است. اما واقعیات از چه سخن میگویند؟

ابتداء وضع آسیا و آفریقا را از نظر بگذارانیم. یک سلسله از کشورهای این نواحی استقلال خود را اعلام داشته اند. ولی بسیاری از آنها هنوز از تحت کنترل و از اسارت امپریالیسم و استعمار رهائی کامل نیافته و همچنان در معرض غارت و تجاوز امپریالیسم قرار دارند و میدان زدوخورد استعمارگران نوین و کهن میباشند. در برخی از کشورها استعمارگران کهن نا گهان شیطانوار چرخ زده و به استعمارگران نوین مبدل شده اند و بوسیله عمال دست پرورده خود سلطه استعماری خود را همچنان محفوظ داشته اند. در بعضی از کشورها استعمارگران گرگ صفت از یک در رانده شدند و از در دیگر استعمارگران ببر صفت وارد گشتند و استعمارگران نوین بزرگتر و خطرناک تر آمریکائی جانشین استعمارگران کهن گردیدند. چنگال اهریمنی استعمار نوین بنماینده امپریالیسم آمریکا خلقهای کشورهای آسیا و آفریقا را جداً مورد تهدید قرار داده است.

اکنون به ندای خلقهای آمریکای لاتین گوش دهید!

در دومین بیانیه هاوانا گفته میشود: «امروزه آمریکای لاتین در زیر یوغ اسارت امپریالیسمی قرار دارد که ددمنش تر و زورمندتر و بیرحمتتر از امپراطوری استعماری سابق اسپانیا است.»

در این بیانیه همچنین گفته میشود: از پایان دومین جنگ جهانی تاکنون «مبلغ سرمایه گذاری ایالات متحده آمریکا در آمریکای لاتین از ۱۰ میلیارد دلار تجاوز کرده است. اما آمریکای لاتین هم محل تهیه مواد خام ارزان قیمت و هم بازار فروش محصولات گران قیمت میباشد.» «سیلی از پول دائماً از آمریکای لاتین به طرف ایالات متحده آمریکا جاری است که تقریباً هر دقیقه به هزار دلار و روزانه به ۵ میلیون دلار و در یک سال به ۲ میلیارد دلار و در ۵ سال مجموعاً برابر ۱۰ میلیارد دلار میباشد. وقتیکه آنها هزار دلار از ما بغارت میبرند جز یک جسد بی جان چیزی برای ما باقی نمیگذارند. بدین ترتیب هر هزار دلار برابر است با یک جسد و این همان بهائی است که امپریالیستها میگویند.»

رویدادها بوضوح نشان میدهند که پس از دومین جنگ جهانی امپریالیسم بهیچوجه از استعمار چشم پوشیده است، منتهی بمنظور اجرای استعمار نوین شکل جدیدی را اتخاذ نموده است. یکی از خصوصیات مهم این استعمار نوین اینستکه امپریالیسم مجبور شده است که شکل کهنه یعنی سلطه مستقیم استعماری را تغییر داده و شکل نوینی را بکار بندد و بوسیله عمالی که آنها انتخاب نموده و پرورش داده اند سلطه و استثمار استعماری را عملی میسازند. امپریالیسم بسرمدمداری

ایالات متحده آمریکا از طریق تشکیل بلوکهای نظامی، ایجاد پایگاه های نظامی و یا بوجود آوردن «فدراسیون» و «جامعه مشترک» و حمایت حکومت های دست نشانده خود مستعمرات و کشورهایی را که استقلال خود را اعلام داشته اند تحت کنترل و اسارت خود گرفته و با استفاده از واگذاری «کمک» اقتصادی و اشکال دیگر همچنان این کشورها را بصورت بازار فروش کالا و پایگاه تأمین مواد خام و محلی برای صدور سرمایه در آورده است و ثروتهای این کشورها را چپاول میکند و نعمی را که با خون و عرق مردم این کشورها بدست میاید به یغما میبرد. امپریالیستها همچنین سازمان ملل متحد را بیکی از وسائل مهم خود برای مداخله در امور داخلی این کشورها مبدل کرده اند و در این کشورها به تجاوزات نظامی، اقتصادی و فرهنگی میپردازند و هر وقت نتوانند در این کشورها از طریق «مسالمت آمیز» سلطه خود را حفظ نمایند به کودتاهای نظامی و اقدامات و فعالیتهای خرابکارانه دست میزنند و حتی مستقیماً بمداخله و تجاوز مسلحانه میپردازند.

در تعمیم این استعمار نوین ایالات متحده آمریکا از همه فعال تر و مکارتر است. امپریالیستهای آمریکا تلاش دارند از طریق استعمار نوین مستعمرات و مناطق نفوذ امپریالیسم دیگر را تصاحب کرده و بدین ترتیب جهان را تحت کنترل و سلطه خود در آورند.

استعمار نوین استعماری است شریتر و بیرحم تر.

اجازه بدهید از رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی سؤال شود: در چنین شرایطی چگونه میتوان گفت که از بین بردن استعمار به «مرحله نهایی» وارد شده است؟

رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی بمنظور تبرئه دروغهای خود حتی میکوشند در اعلامیه سال ۱۹۶۰ بهانه ای برای کمک به خود پیدا کنند. آنان میگویند آیا اینطور نیست که در اعلامیه سال ۱۹۶۰ گفته شده است که سیستم استعماری بسرعت متلاشی میشود؟ ولی نقطه نظر درباره تلاشی سریع سیستم استعمار کهن که در اعلامیه خاطر نشان شده است نمیتواند بنقطه نظر درباره از بین رفتن استعمار که از طرف رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی شایع شده است کمکی بکند. در اعلامیه بروشنی خاطر نشان شده است که «ایالات متحده آمریکا تکیه گاه عمده استعمار معاصر است»، «امپریالیستها و بر رأس آنها ایالات متحده آمریکا مذبحخانه تلاش میکنند که از راه شیوه های تازه و باشکال نوین، استثمار استعماری خلقهای مستعمرات سابق را برقرار نگاه دارند»، آنها «میکوشند اهرم های کنترل اقتصادی و نفوذ سیاسی خود را در کشورهای آسیا، آفریقا و

آمریکای لاتین در دست نگاه دارند». در اینجا چیزی که در اعلامیه فاش شده است درست همان چیزی است که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی با تمام نیرو سعی میکند آنرا روپوشی نماید.

رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی همچنین «تئوری ای» بوجود آورده اند که گویا نهضت آزادیبخش ملی باصطلاح به «مرحله جدیدی» که وظیفه اقتصادی، وظیفه مرکزی آن میباشد وارد شده است. آنان معتقدند که «در گذشته مبارزه بطور عمده در رشته سیاسی گسترش مییافت» و اکنون مسئله اقتصادی به «وظیفه مرکزی» و «حلقه اصلی پیشرفت باز هم بیشتر انقلاب» مبدل شده است.

درست است که نهضت آزادیبخش ملی وارد مرحله نوین شده است. ولی این مرحله نوین بهیچوجه آن «مرحله جدیدی» نیست که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی میگوید. در این مرحله نوین آگاهی بیسابقه مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین پدید آمده و اعتلای بیمانند نهضت انقلابی پیدا شده است. خلقهای این قاره ها پیگیرانه خواستار از بین بردن کامل نیروهای امپریالیسم و سگهای زنجیریش در کشورهای خود هستند و بخاطر استقلال کامل سیاسی و اقتصادی کشور خود مبارزه مینمایند. نخستین و مبرمترین وظیفه ای که در مقابل این کشورها قرار دارد همچنان گسترش باز هم بیشتر مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار نوین و کهن و عمالشان میباشد. این مبارزه همچنان در رشته های سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و ایدئولوژیکی و رشته های دیگر بشدت جریان دارد. این مبارزات در رشته های مختلف همچنان بطور فشرده بصورت مبارزه سیاسی در میاید و اغلب در شرایطی که امپریالیسم دست به سرکوبی مسلحانه مستقیم و یا غیر مستقیم میزند بطور اجتناب ناپذیر بمبارزه مسلحانه تبدیل میشود. برای کشورهای نواستقلال پیشرفت دادن اقتصادیات مستقل ملی بسیار مهم است. اما این وظیفه بهیچوجه نباید از مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار نوین و کهن و عمالشان جدا شود.

پر واضح است چنین باصطلاح تئوری «مرحله جدید» رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی همانند تئوری باصطلاح «استعمار دیگر از بین رفته است» که از طرف این رهبری شایع شده است، آرایش تجاوز و غارت گری استعمار نوین بنمایندگی ایالات متحده آمریکا در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین محسوب میشود. این تئوری پرده پوشی تضاد حاد بین امپریالیسم و ملل ستمدیده میباشد و تلاشی است که مبارزه انقلابی خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را فلج میسازد.

طبق «تئوری» رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی، مادامیکه استعمار به از بین رفتن نزدیک شده است و مادامیکه وظیفه مرکزی کنونی نهضت آزادیبخش

ملی تنها مسئله پیشرفت اقتصاد میباشد، آنوقت البته مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار نوین و کهن و عمالشان دیگر لازم نیست. در اینصورت مگر این امر بدان معنی نیست که وظیفه کنونی نهضت آزادیبخش ملی از ریشه از بین رفته است؟ از اینجا معلوم میشود «مرحله جدیدی» بقول رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی که وظیفه مرکزی آن وظیفه اقتصادی است در واقع مرحله لغو مبارزه علیه امپریالیسم، علیه استعمار نوین و کهن و عمالشان یعنی لغو نهضت آزادیبخش ملی میباشد.

### نسخه هائی برای لغو انقلاب ملل ستمدیده

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی طبق «تئوری» نادرست خود برای ملل ستمدیده یک تعداد نسخه هائی برای معالجه تمام مرضها دقیقاً ترتیب داده است. حالا بگذار ما این نسخه ها را از نظر بگذرانیم.

نخستین نسخه، همزیستی مسالمت آمیز و مسابقات مسالمت آمیز نام دارد. رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی همواره یک سلسله پیروزیهای کبیر جنبش آزادیبخش ملی خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را پس از دومین جنگ جهانی باصطلاح به «همزیستی مسالمت آمیز» و «مسابقات مسالمت آمیز» آنها نسبت میدهد. در نامه سر گشاده کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی چنین نوشته شده است: «طی سالهای اخیر در شرایط همزیستی مسالمت آمیز پیروزیهای مهم جدیدی در مبارزه طبقاتی پرولتاریا و مبارزه خلقهای کشورهای مختلف بخاطر آزادی ملی بدست آمده و پروسه انقلاب جهانی با موفقیت تکامل مییابد.» آنها نیز همواره میگویند: جنبش آزادیبخش ملی «در شرایط همزیستی مسالمت آمیز کشورهای دارای نظامهای اجتماعی گوناگون و مسابقات اقتصادی دو سیستم اجتماعی متضاد گسترش یافته است»، همزیستی مسالمت آمیز و مسابقات مسالمت آمیز «به پیشرفت جریان رهائی خلقهای کشورها از سلطه اقتصادی سازمانهای انحصاری خارجی کمک میکند» و میتواند بر «کلیه مناسبات سرمایه داری» «ضربات مرگ باری» وارد سازد.

کشورهای سوسیالیستی باید سیاست لنینی همزیستی مسالمت آمیز را نسبت به دولی که دارای نظامهای اجتماعی گوناگون میباشند اجراء کنند. ولی همزیستی مسالمت آمیز و مسابقات مسالمت آمیز اصلاً نمیتواند جانشین مبارزات انقلابی توده های مردم کشورهای مختلف شود. کلیه مستعمرات و کشورهای وابسته برای کسب پیروزی در انقلاب ملی قبل از هر چیز باید به مبارزات انقلابی توده های مردم



خود اتکاء کنند و این مبارزات انقلابی نمیتواند از طرف هیچ کشور دیگری انجام گیرد.

بنظر رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی پیروزی انقلاب آزادیبخش ملی بطور عمده نه در نتیجه اتکاء به مبارزات انقلابی توده های مردم کشورهای مختلف بدست میآید و نه اینکه خود توده های مردم خود را آزاد میسازند بلکه آنها باید در جریان همزیستی مسالمت آمیز و مسابقات مسالمت آمیز منتظر آن روزی باشند که امپریالیسم بخودی خود سقوط نماید. در واقع این نظر بدان معنا است که از ملل ستمدیده طلب شود که برای همیشه غارت و اسارت امپریالیسم را تحمل نمایند و به مقاومت و انقلاب برخیزند.

نسخه دوم کمک به کشورهای عقب مانده نام دارد.

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی نقش کمکهای اقتصادی خود را به کشورهای نواستقلال یک دنیا تعریف کرده است.

رفیق خروشف میگوید: این نوع کمک به این کشورها «امکان میدهد که به بردگی نوین نیفتند و نیز موجب ترقی آنها میشود و به جریان عادی و حتی تسریع جریانات داخلی یاری میرساند و این جریان میتواند این کشورها را به شاهراه ترقیات اجتماعی که بسوی سوسیالیسم است سوق دهد».

کمک اقتصادی که کشورهای سوسیالیستی بر اساس اصول انترناسیونالیسم به کشورهای نواستقلال میکنند ضروری است و دارای اهمیت بزرگی میباشد. ولی بهیچوجه نمیتوان مدعی شد که استقلال ملی و اصلاحات اجتماعی این کشورها فقط بوسیله کمکهای اقتصادی کشورهای سوسیالیستی بدست میآید نه بطور عمده از طریق مبارزات انقلابی خلقهای آنها.

بعلاوه اگر صاف و پوست کنده گفته شود سیاست و هدف کمک رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی به کشورهای نواستقلال در سالهای اخیر مورد شک و تردید میباشد. رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی در مسئله کمک به کشورهای نواستقلال غالباً روش شوینیسم عظمت طلبانه و خودپرستی ملی را اتخاذ کرده، به منافع اقتصادی و سیاسی این کشورها زیان وارد میسازد و بدین ترتیب کشورهای سوسیالیستی را بدنام ساخته است. آنچه مربوط به کمک رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی به هند است خصوصاً مقاصد غرض آلودی را تعقیب میکند. از جمله کمکهای اتحاد شوروی به کشورهای نواستقلال کمک به هند مقام اول را اشغال کرده است. پر واضح است چنین کمکی بمنظور تشویق دولت نهر و در اجرای سیاست ضد کمونیستی، ضد خلقی و علیه کشورهای سوسیالیستی میباشد. حتی

امپریالیستهای آمریکا هم گفته اند این کمک اتحاد شوروی «با منافع ما بسیار وفق دارد».

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی همچنین آشکارا طرفدار آنست که باتفاق امپریالیسم آمریکا «به کشورهای عقب مانده کمک کند». سپتامبر سال ۱۹۵۹ خروشف طی نطق خود در ایالات متحده آمریکا چنین گفت: «موفقیت‌های اقتصادی ما و شما مورد حسن استقبال سراسر جهان قرار میگیرد و همه انتظار دارند دو دولت معظم ما کمک کنند تا آن خلق‌هائی که صدها سال از پیشرفت اقتصادیات بازمانده اند هرچه زودتر سر پای خود به ایستند».

نگاه کنید، تکیه گاه عمده استعمار معاصر حتی میتواند به ملل ستمدیده کمک کند تا آنها «هرچه زودتر سر پای خود بایستند»! این واقعاً تعجب آور است که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی حتی با طیب خاطر با استعمارگران نوین در یک صف قرار دارد و این امر را افتخار خود می‌شمرد. نسخه سوم خلع سلاح نام دارد.

خروشف میگوید: «خلع سلاح بمعنی خلع نیروهای جنگی، لغو میلیتاریسم، حذف مداخلات نظامی در امور داخلی هر کشوری، لغو کامل و نهائی کلیه اشکال استعمار».

خروشف همچنین میگوید: «خلع سلاح شرایط لازم را برای گسترش عظیم مقیاس کمک به حکومت‌های ملی جوان فراهم می‌آورد. اگر از مبلغ کل هزینه های نظامی جهان که معادل ۱۲۰ میلیارد دلار است بتوان تنها ۸ تا ۱۰ درصد بدین منظور کاست آنگاه میتوان در عرض ۲۰ سال گرسنگی، بیماری و بیسوادی را در نواحی فقیر روی زمین بر انداخت».

ما بمنظور افشاء گری و مبارزه علیه توسعه تسلیحات و تدارک جنگ امپریالیسم همواره طرفدار گسترش مبارزه بخاطر خلع سلاح همگانی هستیم. ولی بهیچوجه نمیتوان مدعی شد که استعمار را از طریق خلع سلاح میتوان از بین برد. در اینجا خروشف همانند یک کشیش موعظه میکند: رنج کشیدگان سراسر جهان، سعادت و خوشبختی بسراغ شما خواهد آمد! منتظر باشید و انتظار داشته باشید که امپریالیسم سلاح خود را بر زمین بگذارد و آنگاه آزادی به پیش شما میشتابد، انتظار داشته باشید که امپریالیسم لطف کند و آنگاه نواحی فقیر جهان به بهشت برین که در آن نهرهای شیر و عسل جاری است تبدیل خواهد شد.... این نه تنها خیال باطل است بلکه تریاکی است که مردم را خواب و فلج میکند. نسخه چهارم این است که بوسیله سازمان ملل متحد استعمار از بین برده شود.

خروشف چنین میپندارد که اگر سازمان ملل متحد برای محو نهائی رژیم استعماری تدابیری اتخاذ کند، آنگاه در برابر خلقهای کشورهای که هم اکنون از ذلت و خواری ناشی از سلطه بیگانگان رنج میبرند دورنمای روشن و نزدیکی در رهائی مسالمت آمیز از یوغ بیگانگان گشوده خواهد شد».

خروشف در سپتامبر سال ۱۹۶۰ طی نطق خود در جلسه مجمع عمومی سازمان ملل متحد گفت: «چه کسی جز سازمان ملل متحد باید برای محو طرز اداره استعماری برخیزد؟»

این سؤال واقعاً عجیب و غریب است. بنظر خروشف خلقهای انقلابی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نباید و نمیتوانند استعمار را از بین ببرند و برای محو استعمار تنها باید چشم امید خود را به سازمان ملل متحد بدوزند.

خروشف در همین جلسه مجمع عمومی سازمان ملل متحد همچنین اظهار داشت: «ما خردمندی و دوربینی خلقهای کشورهای باختر و دول و نمایندگان شرکت کننده آنها در این جلسه خطیر سازمان ملل متحد را مخاطب قرار داده میگوئیم: بیاید گام برداشتن در راه لغو طرز اداره استعماری را هم آهنگ سازیم و بدین ترتیب این جریان تاریخی قانونمندان را تسریع کنیم.» از اینجا معلوم میشود چشم امید دوختن به کمک سازمان ملل متحد که خروشف از آن دم میزند جز چشم امید دوختن به کمک امپریالیسم چیز دیگری نیست. رویدادها نشان میدهد: سازمان ملل متحد که تاکنون همچنان تحت کنترل امپریالیستها قرار دارد فقط میتواند سلطه استعمار را حفظ و تقویت کند و نمیتواند هیچگونه استعماری را از بین ببرد.

خلاصه، هدف نسخه های رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی برای جنبش آزادیبخش ملی تلاشی است در مقنع کردن مردم درباره آنکه گویا امپریالیسم میتواند از استعمار دست کشد و میتواند آزادی و رهائی را به ملل ستمدیده و خلقهای رنجکشیده لطفاً ببخشد و بدین ترتیب تمام تئوری های انقلابی و تمام پروگرامهای انقلابی و کلیه مبارزات انقلابی دیگر کهنه شده و ضرورت ندارد و باید همه اینها را از بین برد.

### اقدام بر علیه جنگهای آزادیبخش ملی

رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی با توسل بهر وسیله میکوشند خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را مقنع کنند که از مبارزات انقلابی سرباز زنند، این بدان علت است که آنان با وجود اینکه در گفتار از جنبش آزادیبخش ملی و جنگهای

آزادبخش ملی پشتیبانی میکنند ولی در واقع در مقابل طوفان انقلاب از ترس بر خود می‌لرزند.

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی دارای «تئوری» مشهوری میباشد که معتقد است حتی «جرقه کوچکی میتواند موجب جنگ جهانی گردد» و اگر جنگ جهانی صورت گیرد این به معنای جنگ هسته‌ای حرارتی است و تمام بشریت را از بین میبرد. از این رو خروشف با صدای هرچه رساتر میگوید که «در زمان ما، جنگهای محلی، کار بسیار خطرناکی است»، «ما با پشتکار در این باره میکوشیم تا شراره‌ای را که میتواند آتش جنگ را برافروزد خاموش سازیم». در اینجا خروشف بین جنگ عادلانه و جنگ غیر عادلانه اصلا فرق ننهاد و از موضع پشتیبانی از جنگ عادلانه که کمونیستها باید از آن پیروی کنند عدول نموده است.

تاریخ ۱۸ ساله اخیر پس از پایان دومین جنگ جهانی گویای آنستکه در شرایطی که امپریالیسم و سگهای زنجیریش سلطه ظالمانه خود را بکمک سرنیزه حفظ کرده و انقلابات ملل ستمدیده را با نیروی مسلح سرکوب میکنند، جنگ آزادبخش ملی اجتناب ناپذیر است. این جنگهای انقلابی بزرگ و کوچک علیه امپریالیسم و دنباله روهایش که گاه در اینجا و گاه در آنجا بر افروخته میشود ضرباتی بر نیروهای جنگی امپریالیسم وارد میآورد و نیروهای دفاع از صلح جهانی را تقویت میبخشد و موانع نیرومندی بر سر راه نقشه‌های امپریالیسم در بر افروختن جنگ جهانی ایجاد میکند. اینکه خروشف با سر و صدا اعلام میکند که باید برای صلح جرقه انقلاب را «خاموش کرد» در حقیقت بدان معناست که وی بعنوان حفظ صلح بر علیه انقلاب برمیخیزد.

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی درست بنابر چنین نظرات و سیاست نادرست نه تنها از تمام ملل ستمدیده طلب میکند که از مبارزات انقلابی آزادبخش دست کشند و با امپریالیسم و استعمار «بطور مسالمت آمیز همزیستی کنند»، بلکه با امپریالیسم در یک صف قرار داشته و بهر وسیله متوسل میشود تا جرقه انقلاب را در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین خاموش نماید.

بعنوان مثال جنگ آزادبخش ملی خلق الجزایر را مورد بررسی قرار میدهیم. رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی نه تنها طی مدت طولانی از آن پشتیبانی نمیکرد بلکه با امپریالیسم فرانسه در یک صف قرار داشت. خروشف مسئله استقلال ملی الجزایر را بمثابه «امر داخلی» فرانسه تلقی نموده بود. ۳ اکتبر سال ۱۹۵۵ وی ضمن بحث مسئله الجزایر اظهار داشت که «من قبل از هر چیز این را در نظر گرفته و میگیرم که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در امور داخلی دول دیگر مداخله نمیکند». ۱۹ مارس سال ۱۹۵۸ وی در مصاحبه خود با

خبرنگار روزنامه «فیگارو» چاپ فرانسه نیز گفت: «ما خواهان تضعیف فرانسه نیستیم بلکه خواهان تحکیم عظمت آن میباشیم».

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی برای جلب لطف امپریالیسم فرانسه در مدت طولانی جسارت نداشت که دولت موقت جمهوری الجزایر را برسمیت بشناسد و هنگامیکه پیروزی جنگ خلق الجزایر علیه امپریالیسم فرانسه مسلم گردید و فرانسه مجبور بقبول استقلال الجزایر شد با شتاب زدگی اعلام داشت که دولت موقت الجزایر را برسمیت میشناسد. این روش زشت آبروی کشورهای سوسیالیستی را ریخته است. اما رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی از تعریف رسوائی خود حذر نکرده ادعا میکند ثمراتی را که خلق الجزایر با ریختن خون خود و دادن قربانی بدست آورده است نیز باید در دفتر افتخار باصطلاح «همزیستی مسالمت آمیزش» ثبت کرد.

حالا به بینیم، رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در مسئله کنگو چه نقشی ایفاء کردند. آنها بجای آنکه از مبارزه مسلحانه خلق کنگو علیه استعمار فعالانه پشتیبانی نمایند با عجله به «همکاری» با امپریالیسم آمریکا شتافتند تا «جرقه» کنگو را خاموش کنند.

۱۳ ماه ژوئیه سال ۱۹۶۰ اتحاد شوروی باتفاق ایالات متحده آمریکا به قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد پیرامون اعزام قوای سازمان ملل متحد به کنگو رای موافق داد و بدین ترتیب به امپریالیسم آمریکا که زیر لوای سازمان ملل متحد اقدام به مداخله مسلحانه علیه کنگو نمود کمک کرد. علاوه بر این اتحاد شوروی همچنین وسائل حمل و نقل خود را در اختیار قوای سازمان ملل متحد گذاشت. ۱۵ ماه ژوئیه خروشف در تلگرام خود به کاساوبو و لومومبا حتی اعلام داشت که «شورای امنیت سازمان ملل متحد عمل مفیدی انجام داد». سپس مطبوعات اتحاد شوروی بطور خستگی ناپذیر سازمان ملل متحد را تحسین و تمجید کردند که گویا «به دولت جمهوری کنگو در دفاع از استقلال و حق حاکمیت آن کشور کمک کرده است» و اظهار امیدواری کردند که سازمان ملل متحد «تدابیر جدی اتخاذ کند». ۲۱ اوت و ۱۰ سپتامبر دولت اتحاد شوروی بازهم دو بار اعلامیه هائی انتشار داده و طی آنها سازمان ملل متحد را که خلق کنگو را سرکوب کرد با کوشش تمام ستود.

بعداً در سال ۱۹۶۱ رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی گیزینگا را به شرکت در مجلس ملی کنگو که تحت «حمایت» قوای سازمان ملل متحد تشکیل شده بود و شرکت در دولت دست نشانده تشویق نمود. در آنموقع رهبری حزب

کمونیست اتحاد شوروی حتی فریبکارانه اعلام داشت که تشکیل مجلس ملی کنگو «حادثه بزرگی در حیات جمهوری جوان است» و «موفقیت نیروی ملی میباشد».

واقعیات بروشنی نشان میدهد که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی با این سیاست نادرست خود به امپریالیسم آمریکا در تجاوز به کنگو کمک بزرگی کرده است. لوموبا بقتل رسید و گیزینگا زندانی شد و بسیاری از میهن پرستان دچار تعقیب و پیگرد گردیدند و مبارزه بخاطر استقلال ملی در کنگو با شکست مواجه شد. راستی مگر رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی ولو اندکی هم شده در این امر حس مسئولیت نمیکند؟

### مراکز گره های تضاد های جهان کنونی

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی با بیانات و عملیات خود در ضدیت جنبش آزادیبخش ملی و جنگهای آزادیبخش ملی مخالفت خلقهای انقلابی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را برانگیخته است. این کاملاً طبیعی و قانونمندانه است. ولی رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی از اینجا درس عبرت لازمی نگرفت و خط مشی و سیاست ناصحیح خود را تغییر نداد و بر عکس از رسوائی خشمگین شده و حزب کمونیست چین و دیگر احزاب مارکسیستی - لنینی را مورد یک سلسله افتراءات و حملات قرار داده است.

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در نامه سرگشاده خود، حزب کمونیست چین را متهم میکند که گویا این حزب «تئوری نوینی» مطرح ساخته است. در نامه سرگشاده نوشته شده است: «طبق این تئوری تضاد اساسی دوران ما تضاد بین سوسیالیسم و امپریالیسم نیست بلکه تضاد بین جنبش آزادیبخش ملی و امپریالیسم است. نیروی قاطع مبارزه با امپریالیسم هم بعقیده رفقای چینی سیستم جهانی سوسیالیسم و مبارزه طبقه کارگر جهانی نیست بلکه باز هم جنبش آزادیبخش ملی است».

قبل از هر چیز باید گفت این جعل است. در نامه ۱۴ ژوئن ما خاطر نشان شده است که تضادهای اساسی جهان کنونی تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی، تضاد بین پرولتاری و بورژوازی در کشورهای سرمایه داری، تضاد بین ملل ستمدیده و امپریالیسم، تضاد بین کشورهای امپریالیستی و بین گروه بندیهای سرمایه انحصاری میباشد.

ما همچنین خاطر نشان ساختیم که تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی تضادی است بین دو نظام اجتماعی بکلی متضاد یعنی سوسیالیسم و

سرمایه داری، بدون شک این تضاد بسیار حاد است. ولی مارکسیست - لنینیستها نباید تضادهای موجود در مقیاس جهانی را بطور ساده تنها تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی بشمارند. نظرات ما بسیار روشن است.

ما در نامه ۱۴ ژوئن خود اوضاع انقلابی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را تشریح نموده و اهمیت و نقش جنبشهای آزادیبخش ملی را ثابت کردیم و ما نوشتیم:

۱- «نواحی وسیع آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نواحی ای است که تضادهای گوناگون جهان کنونی در آنجا متمرکز شده و ضعیفترین حلقه زنجیر سلطه امپریالیسم است و نواحی عمده طوفان های انقلابی جهان میباشد، که در حال حاضر ضربات مستقیم بر امپریالیسم وارد میسازد.»

۲- «نهضت انقلاب دمکراتیک ملی در این نواحی و جنبش انقلاب سوسیالیستی جهانی دو جریان کبیر تاریخی معاصر است.»

۳- «انقلاب دمکراتیک ملی در این نواحی قسمت مهمی از انقلاب پرولتری جهانی دوران معاصر است.»

۴- «مبارزات انقلابی ضد امپریالیستی خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ضربات جدی بر بنیان سلطه امپریالیسم و استعمار نوین و کهن وارد میسازد و آنرا تضعیف مینماید و این مبارزات نیروی پر قدرت دوران معاصر برای دفاع از صلح جهانی میباشد.»

۵- «بنابراین تا اندازه ای امر انقلابی پرولتاریای بین المللی در مجموعه خود عاقبت به مبارزات انقلابی خلقهای ساکن این نواحی که اکثریت مطلق جمعیت جهان را تشکیل میدهند وابسته میگردد.»

۶- «بدین ترتیب مبارزات انقلابی ضد امپریالیستی خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بهیچوجه مسئله منطقه ای نیست بلکه مسئله ایست دارای اهمیت همگانی مربوط به امر انقلاب جهانی پرولتاریای بین المللی در مجموعه خود.»

همه اینها نقطه نظرهای مارکسیستی - لنینی است و نتایجی میباشد که در اثر تجزیه و تحلیل علمی واقعیات دوران کنونی بدست آمده است.

هیچکس نمیتواند انکار کند که اکنون در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین اوضاع انقلابی از هر جهت مساعد است. اکنون انقلاب آزادیبخش ملی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بمثابة مهمترین نیروئی که مستقیماً بر امپریالیسم یورش میبرد در آمده است. آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ناحیه هائی هستند که تضادهای جهانی در آنها تمرکز مییابد.

مراکز گره های تضادهای جهان و مراکز مبارزات سیاسی جهان چیزی تعیین شده برای یکبار و تا ابد نیست بلکه متناسب با تغییرات حاصله در مبارزه بین

المللی و اوضاع انقلابی تغییر محل میدهد. ما اطمینان داریم که در نتیجه پیشرفت تضاد و مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی در اروپای باختری و آمریکای شمالی که گاهواره سرمایه داری و قلب امپریالیسم است سرانجام روز کبیر پیکار عظیم فرا خواهد رسید. در آنزمان اروپای باختری و آمریکای شمالی بدون شک به مرکز مبارزه سیاسی جهان و مرکز گره های تضادهای جهان تبدیل خواهند شد.

لنین در سال ۱۹۱۳ گفته است: «سرچشمه نوین عظیمترین طوفانهای جهان در آسیا گشوده شده است.» «ما امروزه درست در عصر این طوفانها و انعکاس آنها در اروپا زندگی می کنیم.» («کلیات لنین» جلد ۱۸، صفحه ۵۴۶، چاپ روسی).

استالین در سال ۱۹۲۵ نوشت: «کشورهای مستعمره در پشت جبهه اصلی امپریالیسم قرار دارند. انقلابی شدن این پشت جبهه نمیتواند امپریالیسم را در هم نشکند نه تنها از آن رو که امپریالیسم بدون پشت جبهه میماند بلکه از آن جهت که انقلابی شدن خاور باید تکان حلاله را به حدت بافتن بحران انقلابی باختر بدهد.» («کلیات استالین»، جلد ۷ صفحه ۲۳۱ چاپ روسی).

مگر این نظرات لنین و استالین نادرست است؟ این نظرات در حقیقت دیر زمانی است که الفبای مارکسیسم - لنینیسم گردیده اند. پر واضح است رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی هنگامیکه از ته دل جنبش آزادیبخش ملی را کم ارزش میدهد حتی الفبای مارکسیسم - لنینیسم و واقعیات بسیار روشنی که در مقابل چشم دارد ندیده میگیرد.

### تحریف اندیشه لنینی درباره هژمونی انقلاب

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در نامه سر گشاده ۱۴ ژوئیه خود همچنین در مسئله هژمونی پرولتاریا در جنبش آزادیبخش ملی به نظرات حزب کمونیست چین حمله کرده است. در نامه سر گشاده نوشته شده است که «رفقای چینی حتی میخواهند اندیشه لنینی را «اصلاح کنند» و ثابت نمایند که گویا هژمونی مبارزه جهانی با امپریالیسم بجای طبقه کارگر باید بوسیله خرده بورژوازی و یا بورژوازی ملی و حتی برخی از پادشاهان و پرنسها و اشرافی که دارای روحیات میهن پرستانه میباشند اعمال شود.»

این تحریف آشکار و بی پرده نظرات حزب کمونیست چین میباشد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در نامه ۱۴ ژوئن خود ضمن اشاره به ضرورت حفظ هژمونی پرولتاریا در جنبش آزادیبخش ملی نوشته است: رسالت



پرافتخاری که تاریخ بر عهده احزاب پرولتری نواحی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین قرار داده چنین است: «بر افراسنه نگاه داشتن پرچم مبارزه علیه امپریالیسم و علیه استعمار نوین و کهن، بخاطر استقلال ملی و در راه دموکراسی توده ای و گام برداشتن در مقدم ترین صفوف نهضت انقلابی دمکراتیک ملی و مبارزه بخاطر آینده سوسیالیسم». «پرولتاریا و حزب آن باید بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان، کلیه اقشاری را که میتوان متحد ساخت، متحد نموده و جبهه واحد وسیع مبارزه علیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش را تشکیل دهد. استحکام و پیشرفت این جبهه واحد ایجاب میکند که حزب پرولتری در زمینه های ایدئولوژی، سیاسی و تشکیلاتی استقلال خود را حفظ کرده و هژمونی انقلابی خود را محفوظ نگاه دارد.»

کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در نامه ۱۴ ژوئن خود ضمن بحث ضرورت ایجاد جبهه واحد وسیع ضد امپریالیستی در نهضت آزادیبخش ملی مینویسد: «در برابر ملل و خلقهای ستمدیده آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین وظیفه مبرم مبارزه علیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش قرار دارد.» «اقشار فوق العاده وسیع اهالی این نواحی نمیخواهند در زیر یوغ بردگی امپریالیسم باقی بمانند و علاوه بر کارگران و دهقانان، روشنفکران و خرده بورژوازی و بورژوازی ملی میهن پرست و حتی برخی از پادشاهان و شاهزادگان و اشراف میهن پرست نیز جزو این اقشار میباشند.»

نظرات ما کاملا واضح است. در جنبش آزادیبخش ملی باید هژمونی پرولتاریا را محفوظ داشت و در عین حال باید جبهه واحد وسیع ضد امپریالیستی را تشکیل داد. بالاخره در اینجا چه چیز ناصحیحی وجود دارد؟ رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی به چه علت این نظرات صحیح ما را مورد تحریف و حمله قرار میدهد؟ این نه ما، بلکه درست خود رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی است که از اندیشه لنینی درباره هژمونی پرولتاریا در انقلاب عدول کرده است.

اگر از خط مشی نادرست رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی پیروی گردد وظیفه مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار از بیخ و بن لغو خواهد گردید و با جنگ آزادیبخش ملی بکلی باید مخالفت ورزید و این بدان معنی است که پرولتاریا و احزاب کمونیست کشورها و ملل ستمدیده باید پرچم میهن پرستی مبارزه علیه امپریالیسم و در راه استقلال ملی را در هم پیچیده و آنرا با دو دست بدیگران تقدیم نمایند. در اینصورت چگونه میتوان از جبهه واحد ضد امپریالیستی و هژمونی پرولتاریا سخن گفت؟

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی دائماً تبلیغ میکند که گویا تحت رهبری هر کس حتی ناسیونالیستهای ارتجاعی نظیر نهرو میتوان سوسیالیسم را ساخت. این بخصوص با اندیشه هژمونی پرولتاریا از زمین تا آسمان فرق دارد. کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در نامه سر گشاده خود مناسبات پشتیبانی متقابل بین اردوگاه سوسیالیستی و جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری از یک طرف و نهضت آزادیبخش ملی را از طرف دیگر اینطور تعبیر میکند که گویا جنبش آزادیبخش ملی باید تحت «رهبری» کشورهای سوسیالیستی و نهضت‌های کشورهای متروپل (مستعمره دار) قرار داشته باشد. آنها حتی اعلام میدارند که چنین ادعائی متکی بر اندیشه لنینی درباره هژمونی پرولتاریا میباشد. بدیهی است که این ادعا تحریف و تجدید نظر فاحش در اندیشه لنینی میباشد. این امر نشان میدهد که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی تلاش دارد خط مشی خود را در لغو انقلاب به نهضت انقلابی ملل ستمدیده تحمیل نماید.

### راه ناسیونالیسم و انحطاط

رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در نامه سر گشاده ۱۴ ژوئیه خود کوشیده اند گناهی بر گردن حزب کمونیست چین بیاندازند و آنها ادعا میکنند که گویا رفقای چینی «جنبش آزادیبخش ملی را از طبقه کارگر جهان و آفریده آن یعنی سیستم جهانی سوسیالیسم جدا میسازند». آنها همچنین ما را متهم مینمایند که گویا ما جنبش آزادیبخش ملی را از سیستم سوسیالیسم و جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری باختر «مجزا ساخته» و «یکی را در برابر دیگری قرار داده ایم». کمونیست‌هایی مانند رهبران حزب کمونیست فرانسه نیز یافت میشوند که لحن رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی را تقلید کرده و بدنبال آنها جاروجنجال به راه می اندازند.

ولی واقعیات چگونه است؟ کسانی که جنبش آزادیبخش ملی را در مقابل اردوگاه سوسیالیستی و جنبش کارگری کشورهای کاپیتالیستی باختر قرار داده اند درست خود رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی و دنباله روهایشان هستند نه کسان دیگر، آنها هستند که از جنبش آزادیبخش ملی پشتیبانی نکرده و علیه آن اقدام مینمایند.

حزب کمونیست چین همواره معتقد است که خلق‌های کشورهای مختلف در مبارزات انقلابی از یکدیگر پشتیبانی میکنند. ما در برخورد نسبت به جنبش آزادیبخش ملی همیشه در موضع مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتاری

قرار داشته و بنابر مصالح انقلاب پرولتاری جهانی در مجموع خود عمل کرده ایم. ما معتقدیم که پیشرفت پیروزمندانه انقلابهای آزادیبخش ملی اهمیت فوق العاده بزرگی برای اردوگاه سوسیالیستی و برای جنبش کارگری کشورهای کاپیتالیستی و برای امر دفاع از صلح جهانی دارا میباشد.

ولی رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی و دنباله روهایشان نمیخواهند این اهمیت را قبول کنند. آنان فقط روی اهمیت پشتیبانی اردوگاه سوسیالیستی از جنبش آزادیبخش ملی تاکید میکنند اما اهمیت پشتیبانی جنبش آزادیبخش ملی را از اردوگاه سوسیالیستی انکار مینمایند. آنان تنها از نقش جنبش کارگری کشورهای کاپیتالیستی باختر در امر ضربه وارد ساختن به امپریالیسم مکرر سخن میگویند ولی نقش جنبش آزادیبخش ملی را در این مورد کم ارزش داده و منکر آن میشوند. این موضع با مارکسیسم - لنینیسم مغایر است و با واقعیت مطابقت ندارد و نادرست میباشد.

مناسبات کشورهای سوسیالیستی نسبت به انقلاب ملل ستمدیده و مناسبات نهضت کارگری کشورهای کاپیتالیستی نسبت به انقلاب ملل ستمدیده چگونه باید باشد، این مسئله اصولی مهمی است و مربوط به این است که آیا از مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتاری باید پیروی کرد یا نه.

مارکسیسم - لنینیسم انترناسیونالیسم پرولتاری میاموزد که همه کشورهای سوسیالیستی پیروز شده باید فعالانه از ملل ستمدیده ای که در راه آزادی خود مبارزه میکنند پشتیبانی کنند و به آنها کمک نمایند. کشورهای سوسیالیستی که در انقلاب پیروز شده اند باید به پایگاهی برای پشتیبانی و پیشرفت انقلاب ملل و خلقهای ستمدیده سراسر جهان مبدل شوند، باید با آنان نزدیکترین اتحادها را برقرار سازند و انقلاب پرولتاری جهانی را بآخر برسانند.

ولی رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در واقع پیروزی سوسیالیسم را در یک کشور و با در بعضی از کشورها پایان انقلاب پرولتاری جهانی محسوب میدارند. آنان طلب میکنند که انقلاب آزادیبخش ملی تابع باصطلاح خط مشی اصلی همزیستی مسالمت آمیز آنها و تابع منافع ملی کشور آنان گردد.

استالین در سال ۱۹۲۵ در مبارزه با لیکویداتورها یعنی انحلال طلبان که نماینده آنان تروتسکیستها و زینویفها بودند خاطر نشان ساخت که یکی از مشخصات خطر انحلال طلبی عبارت است از «بی باوری به انقلاب پرولتاریای بین المللی و بی باوری به پیروزی آن و شک و تردید نسبت به جنبش آزادیبخش ملی مستعمرات و کشورهای وابسته ... و عدم درک ابتدائی ترین مطالبات

انترناسیونالیسم است و بنابراین پیروزی سوسیالیسم در یک کشور هدف نبوده بلکه وسیله ای برای پیشرفت و پشتیبانی انقلاب در کشورهای دیگر میباشد.»  
(« کلیات استالین» جلد ۷، صفحه ۱۶۷ - ۱۶۸ چاپ روسی).

استالین میگوید: « این راه ناسیونالیسم و انحطاط و راه لغو کامل سیاست انترناسیونالیستی پرولتاری است مبتلایان به این بیماری کشور ما را بمثابة جزئی از کل که جنبش انقلاب جهانی نامیده میشود نمینگرند بلکه بمثابة آغاز و پایان این جنبش دانسته و تصور میکنند که مصالح کلیه کشورهای دیگر باید قربانی مصالح کشور ما گردد. ( « کلیات استالین» جلد ۷، صفحه ۱۶۸ چاپ روسی).

استالین نظرات انحلال طلبان را بدین شکل بیان میکند: «آیا از جنبش آزادیبخش چین پشتیبانی کنیم؟ برای چه؟ آیا اینکار خطرناک خواهد بود؟ آیا این کار ما را به مناقشه با کشورهای دیگر نمیکشاند؟ آیا بهتر نیست به اتفاق دیگر دول "پیشروی" در چین "منطقه نفوذ" بوجود آوریم و چیزی از چین بنفع خود بر بایم؟ این هم مفید و هم بیخطر خواهد بود.... و غیره و غیره.» ( «کلیات استالین» جلد ۷، صفحه ۱۶۸ چاپ روسی).

استالین از این سخن خود نتیجه گرفته میگوید: «این "فکر" ناسیونالیستی جدیدی است که تلاش دارد سیاست خارجی انقلاب اکتبر را ملغی سازد و عناصر انحطاطی را بوجود میآورد.» ( «کلیات استالین» جلد ۷، صفحه ۱۶۸ چاپ روسی).

رهبران کنونی حزب کمونیست اتحاد شوروی واقعاً از انحلال طلبان آن زمان پیشی گرفته اند. آنان خود را خردمند می‌شمرند و دست به تمام اقدامات «هم مفید و هم بیخطر» میزنند. آنها از بروز مناقشه با کشورهای امپریالیستی بسیار میترسند و بدین جهت از هر وسیله ای استفاده کرده با جنبش آزادیبخش ملی مخالفت میورزند و همچنین بتعیین «مناطق نفوذ» در سراسر جهان بین باصطلاح دو کشور بزرگ و مافوق دل میبندند.

این سخن استالین در تنقید از انحلال طلبان درست تصویری از رهبران کنونی حزب کمونیست اتحاد شوروی میباشد. آنان درست همچنین بدنبال انحلال طلبان رفته و سیاست خارجی انقلاب اکتبر را لغو کرده و به راه ناسیونالیسم و انحطاط گام نهاده اند.

استالین بموقع خود اخطار کرد که «روشن است که تنها بر اساس انترناسیونالیسم پیگیر، تنها بر پایه سیاست خارجی انقلاب اکتبر است که نخستین کشور پیروزمند میتواند نقش پرچمدار جنبش انقلاب جهانی را برای خود حفظ کند، در پیش گرفتن راه خالی از مقاومت و راه ناسیونالیسم در سیاست خارجی بمعنای

راه تجرید و جدائی نخستین کشور پیروزمند میباشد». («کلیات استالین» جلد ۷، صفحه ۱۶۹ چاپ روسی).

این اخطار استالین برای رهبری امروزه حزب کمونیست اتحاد شوروی همچنان دارای اهمیت جدی عملی میباشد.

### نمونه تیپیک سوسیال شوینیسیم

اصول انترناسیونالیسم پرولتری نیز میاموزد که پرولتاریا و کمونیستهای ملل ستمگر موظفند از حقوق ملل ستمدیده در استقلال ملی و از مبارزات آنها در راه آزادیشان فعالانه پشتیبانی کنند. انقلاب پرولتری ملل ستمگر باید با پشتیبانی ملل ستمدیده انجام گیرد و تنها در این صورت امکانات بیشتری برای کسب پیروزی خواهند داشت.

لنین خاطر نشان میسازد که «جنبش انقلابی در کشورهای پیش افتاده بدون وحدت کامل و فشرده کارگران اروپا و آمریکا در مبارزه علیه سرمایه با صدها و صدها ملیون بردگان "مستعمراتی" ستمدیده از طرف این سرمایه ها عملاً فریب ساده ای بیش نیست». («کلیات لنین» جلد ۳۱، صفحه ۲۴۶ چاپ روسی). این کلمات لنین چون تیری است که بدل مینشیند نه به گل.

ولی بعضی اشخاص که خود را مارکسیست - لنینیست مینامند درست در همین مسئله ریشه ای اصولی از مارکسیسم - لنینیسم کاملاً تخلف مینمایند و نمونه تیپیک آن رهبران حزب کمونیست فرانسه میباشند.

طی دوران طولانی رهبران حزب کمونیست فرانسه از یکسو از مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا سرباز زده و علیه کنترل و بستن دست و پای فرانسه در رشته سیاسی، اقتصادی و نظامی که از طرف امپریالیسم آمریکا اعمال شده جداً مبارزه ننموده و پرچم مبارزه ملی فرانسه علیه امپریالیسم آمریکا را کاملاً به دو گل و دیگران واگذار کردند و از سوی دیگر با توسل بهر وسیله و تحت بهانه های گوناگون از منافع استعماری امپریالیسم فرانسه دفاع نمودند. آنان نه تنها از جنبش آزادیبخش ملی در مستعمرات فرانسه پشتیبانی نکردند بلکه با آن مخالفت ورزیدند و بویژه با جنگ انقلاب ملی مخالفت کردند و از اینرو آنان به منجلا ب ناسیونال شوینیسیم در غلطیدند.

لنین میگوید: «اروپائیان غالباً فراموش میکنند که مردم مستعمرات نیز ملت اند، اما تحمل چنین فراموشکاری یعنی تحمل شوینیسیم». («کلیات لنین» جلد ۲۳، صفحه ۵۲ چاپ روسی) ولی رهبری حزب کمونیست فرانسه بنمایندگی رفیق

تورز نه تنها چنین «فراموشکاری» را تحمل میکند بلکه آشکارا مردم مستعمرات فرانسه را بدون استثناء «فرانسویهای غیر اصیل» شمرده حق استقلال ملی آنها یعنی جدا شدن از فرانسه را قبول نداشته علناً از سیاست امپریالیسم فرانسه مبنی بر «مستحیل کردن ملتی در ملت دیگر» پشتیبانی میکند.

طی بیش از ۱۰ سال اخیر رهبران حزب کمونیست فرانسه از سیاست استعماری امپریالیسم فرانسه پیروی نموده و بصورت دم بورژوازی انحصاری فرانسه در آمده اند. در سال ۱۹۴۶ هنگامیکه مقامات حاکمه سرمایه انحصاری فرانسه به مانور استعماری نوین دست زدند و پیشنهاد تشکیل اتحاد فرانسه را مطرح ساختند، رهبران حزب کمونیست فرانسه بلادرنگ تبلیغ میکردند که «ما همیشه اتحاد فرانسه را اتحاد آزاد مردم آزاد می‌شمریم»، «تشکیل اتحاد فرانسه میتواند بر اساس نوین مسئله مناسبات بین خلق فرانسه و مردم نواحی ماوراء دریا را که سابق تابع فرانسه بودند حل کند». در سال ۱۹۵۸ هنگامیکه اتحاد فرانسه ورشکست و دولت فرانسه برای حفظ سیستم استعماری فرانسه پیشنهاد تشکیل «جامعه مشترک فرانسه» را مطرح ساخت، رهبران حزب کمونیست فرانسه بلافاصله اعلام داشتند که «ما اطمینان داریم که تشکیل یک جامعه مشترک واقعی حادثه ای خواهد بود که دارای اهمیت مثبتی میباشد».

علاوه بر این رهبران حزب کمونیست فرانسه بمنظور مخالفت با در خواستهای استقلال ملی مردم مستعمرات فرانسه، حتی مردم مستعمرات فرانسه را تهدید کرده و گفتند که «گرچه هر گونه تلاش در جدا شدن از اتحاد فرانسه میتواند به استقلال ظاهری و موقتی و ساختگی نائل آید ولی این تنها میتواند منجر به تقویت امپریالیسم گردد». آنها همچنین آشکارا گفتند که «مسئله بر سر آنستکه به بینیم این استقلال که اجتناب ناپذیر شده آیا بوسیله فرانسه یا بدون آن و با مبارزه علیه آن جامعه عمل میپوشد. منابع کشور ما طلب میکند که این استقلال توسط فرانسه عملی شود».

در مسئله الجزایر رهبران حزب کمونیست فرانسه مخصوصاً موضع ناسیونال شوینیستی را اتخاذ کرده اند. در این اواخر رهبران حزب کمونیست فرانسه تلاش دارند خود را تبرئه کنند و میگویند که آنان از دیر زمانی «مطالبات عادلانه مردم الجزایر را برای آزادی قبول داشته اند». ولی رویدادها از چه سخن میگویند؟

طی مدت مدیدی رهبران حزب کمونیست فرانسه اصلاً حق استقلال ملی الجزایر را قبول نداشته و بدنبال بورژوازی انحصاری فرانسه فریاد میزدند که گویا «الجزایر قسمت جدائی ناپذیر فرانسه میباشد» و فرانسه «در حال حاضر و همچنین در آینده باید یک دولت معظم آفریقائی باشد». تورز و دیگران در درجه اول از این

خشنودند که هرساله الجزایر میتواند برای حل مسئله «کمبود گوشت» فرانسه، «رفع کمبود غلات آن» «یک میلیون رأس گوسفند» و مقدار زیادی گندم در اختیار فرانسه بگذارد.

به بینید، ناسیونال شوینیسم رهبران حزب کمونیست فرانسه تا چه درجه از دیوانگی رسیده است. در آنان اثری از انترناسیونالیسم پرولتری وجود دارد؟ آیا در آنها اندک شباهتی با انقلابیون پرولتری وجود دارد؟ این موضع ناسیونال شوینیستی آنان خیانت به منافع اصلی پرولتاریای بین المللی و به منافع اصلی پرولتاریای فرانسه و خیانت به منافع واقعی ملی فرانسه است.

### تکذیب «تئوری نژادی» و «تئوری خطر زرد»

وقتی رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی دیدند که چنته شان جهت مبارزه علیه نهضت آزادیبخش ملی ته کشیده است، ناگزیر بارتجاعی ترین تئوری امپریالیستی یعنی تئوری نژادی توسل جستند. آنان موضع صحیح حزب کمونیست چین را در پشتیبانی قطعی از نهضت آزادیبخش ملی «ایجاد حصار نژادی و جغرافیائی»، «جا زدن نظریات نژادی بجای نظریات طبقاتی» و «سوء استفاده از موهومات ناسیونالیستی و حتی نژادپرستی خلقهای آسیا و آفریقا» می نامند.

اگر در جهان مارکسیسم - لنینیسم وجود نمیداشت، میشد با چنین دروغی مردم را فریب داد. ولی افسوس که بافندگان این دروغ ها در عصر مناسب متولد نشده اند زیرا اکنون مارکسیسم - لنینیسم دیگر «عمیقاً در میان مردم نفوذ کرده است. استالین بخوبی میگوید: لنینیسم «دیوار بین سفید پوستان و سیاه پوستان، دیوار بین اروپائیان و آسیائیان و دیوار بین بردگان "متمدن" و "غیر متمدن" امپریالیسم را فروریخت». (کلیات استالین» جلد ۶، صفحه ۱۳۹ چاپ روسی). تلاش رهبران حزب کمونیست شوروی در تجدید این دیوار نژادپرستی کوششی است عبث و بیهوده.

در عصر کنونی مسئله ملی سرانجام مسئله مبارزه طبقاتی، مسئله مبارزه علیه امپریالیسم میباشد. اکنون کارگران، دهقانان، روشنفکران انقلابی، عناصر ضد امپریالیستی و میهن پرست بورژوازی و سایر رجال دوراندیش ضد امپریالیستی و میهن پرست از نژادهای سفید، سیاه، زرد و قهوه ای رنگ و غیره یک جبهه واحد و وسیع جهت مبارزه علیه امپریالیسم بسردمداری آمریکا و علیه سگهای زنجیریش تشکیل داده اند. این جبهه واحد پیوسته تحکیم و توسعه مییابد. در اینجا مسئله بهیچوجه بر سر این نیست که آیا از سفید پوستان باید جانب داری شود یا از رنگین

پوستان، بلکه مسئله بر سر این است که از خلقهای ستمدیده و ملل رنجکشیده سراسر جهان باید جانب داری شود یا از مشت ناچیزی امپریالیستها و مرتجعین. ملل ستمدیده باید بین خود و امپریالیسم و استعمار دقیقاً مرزبندی کنند، چنین است بر خورد طبقاتی مارکسیست - لنینی. ماستمالی کردن مرز بین آنها بر خوردی است شوینیسیم ناسیونالیستی که بامپریالیسم و استعمار خدمت میکند.

لنین مینویسد: «مسئله مرکزی برنامه حزب سوسیال - دمکرات باید مسئله تقسیم ملل جهان به ملل ستمگر و ملل ستمدیده باشد که ماهیت امپریالیسم را تشکیل میدهد و سوسیال شوینیسیتها و کائوتسکی ریاکارانه این مسئله را دور میزنند.» («کلیات لنین» جلد ۲۱، صفحه ۳۷۳ چاپ روسی). اکنون که رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی همبستگی خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را در مبارزه علیه امپریالیسم مورد تهمت قرار میدهند که گویا این همبستگی «بر اساس اصول جغرافیائی و نژادی» میباشد، بدیهی است که آنها خود را در موضع سوسیال - شوینیسیتها و کائوتسکی قرار داده اند.

پر واضح است که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی بدان منظور کالای «تئوری نژادی» خود را آب مینماید و نهضت آزادیبخش ملی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را نهضت مبارزه رنگین پوستان علیه سفید پوستان وانمود میکند تا احساسات تنفر نژادپرستی در میان سفیدپوستان اروپا و قاره آمریکای شمالی را بر انگیزد و مبارزه خلقهای جهان علیه امپریالیسم و مبارزه جنبش بین المللی کارگری علیه رویونیسم معاصر را از هدف منحرف سازد.

رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی در همه جا جاروجنجال به راه انداخته است که گویا «خطر زرد»، «تهدید چنگیزخان دوباره بوجود آمده است»، این واقعاً شایان تکذیب نیست. در این مقاله ما در صدد آن نیستیم که روی نقش تاریخی چنگیزخان، روی جریان تکامل ملل مغول و روس و چین و جریان تشکیل دولتهای آنها درنگ کنیم. ما فقط میخواهیم بخاطر رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی بیاوریم که هنگامیکه شما این دروغها را میبافید لازم است به تاریخ مراجعه نمائید. چنگیزخان یکی از خوانین مغول آن زمان بوده و روسیه و چین در معرض استیلای او قرار گرفتند. چنگیزخان در سال ۱۲۱۵ بقسمتی از بخش های شمال باختری و شمالی چین هجوم کرده و در سال ۱۲۲۳ به روسیه یورش برد. پس از مرگ چنگیزخان جانشینانش در سال ۱۲۴۰ روسیه را تسخیر کرده پس از گذشت تقریباً ۳۰ سال و اندی یعنی در سال ۱۲۷۹ سراسر چین را تصرف کردند.



لوسین ادیب مشهور چین در سال ۱۹۳۴ در یکی از مقالات خود چند سطری به چنگیزخان اختصاص داده است که ما ذیلا آنرا نقل میکنیم تا شما از آن اطلاع حاصل کنید شاید بکارتان آید.

این است آنچه که لوسین نوشته است: من در بیست سالگی «شنیدم که در آن روزگاران که چنگیزخان "ما" اروپا را تسخیر کرده بود عصر طلایی "ما" بوده است. تنها وقتیکه ۲۵ ساله شدم، فهمیدم که آن باصطلاح عصر طلایی "ما" در واقع دوران تصرف چین بدست مغول ها بوده است و ما برده بوده ایم. در اوت سال جاری من برای مطالعه در اطراف چند واقعه تاریخی سه جلد تاریخ مغول را ورق زدم و تنها آن موقع برایم روشن شد که مغول ها قبل از تصرف سراسر چین "روسیه" را تسخیر و به مجارستان و اتریش تجاوز کرده بودند، در آن زمان چنگیزخان هنوز خان ما نبود، از آنجا که روسها قبل از ما به بردگی در آمده اند، این آنها هستند که باید بگویند "وقتیکه چنگیزخان ما چین را تصرف کرد عصر طلایی ما فرا رسید".» («کلیات لوسین» جلد ۶، صفحه ۱۰۹ چاپ چینی).

کسانیکه دارای معلومات ابتدائی تاریخ معاصر جهان میباشند لابد متوجه میشوند که باصطلاح «تئوری خطر زرد» که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره آن جاروجنجال براه انداخته است جز ارثی از ویلهلم دوم امپراطور آلمان چیز دیگری نیست. در پنجاه سال پیش ویلهلم دوم اعلام کرده بود که «من طرفدار تئوری خطر زرد هستم».

ویلهلم امپراطور آلمان از آنچه «تئوری خطر زرد» را شایع میکرد تا چین را بیش از پیش تقسیم کرده و به آسیا تجاوز نماید و انقلاب آسیا را سرکوب کرده و توجه مردم اروپا را از انقلاب منحرف سازد. او همچنین از این «تئوری» بمتابیه پرده دودی برای استتار تدارک فعالانه جنگ جهانی امپریالیستی و بدست آوردن سلطه جهانی استفاده میکرد.

ویلهلم دوم درست هنگامی «تئوری خطر زرد» را تبلیغ میکرد که بورژوازی اروپا فوق العاده پوسیده و بی نهایت ارتجاعی شده بود و انقلابات دمکراتیک که در دوران انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه روی داده بود، چین، ترکیه و ایران را فرا میگرفت و به هند سرایت میکرد. درست در همان زمان بود که لنین عبارت مشهور «اروپای عقب مانده و آسیای پیشرو» را بیان داشت.

در آن زمان ویلهلم دوم چون سیمای کبیری جلوه گری میکرد ولی در حقیقت امر وی چیزی جز آدمک برفی در زیر اشعه آفتاب بهاری نبود. چندی نگذشت که این سردسته مرتجع با تئوری ارتجاعی خود بدون اینکه اثری از خود باقی بگذارد

آب گشت و از میان رفت، در صورتیکه لنین کبیر و ایده درخشان وی تا ابد جاویدان است.

از آن زمان ۵۰ سال سپری شده است. امپریالیسم اروپای با ختری و آمریکای شمالی بیش از پیش پوسیده تر و ارتجاعی تر شده و روزهای آخر عمرشان فرا رسیده است. ضمناً طوفان انقلاب که آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را فرا گرفته از زمان حیات لنین بمراتب سهمگین تر شده است. خارج از تصور انسان است که درست در همین هنگام باز کسانی یافت میشوند که میکوشند نقش ویلهلم دوم را بازی نمایند. این درست به استهزاء گرفتن تاریخ است.

### جانگرفتن رویونیسم کهنه در شکل نوین

سیاست رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی در مسئله ملل مستعمره چیز تازه ای جز همان سیاست ورشکسته شده رویونیستی انترناسیونال دوم نیست. فرق بین آنها فقط اینستکه رویونیسم انترناسیونال دوم به استعمار کهن امپریالیسم خدمت میکرد و رویونیسم معاصر به استعمار نوین امپریالیسم خدمت میکند. رویونیستهای کهن با استعمار کهن هم آهنگ بودند و خروشف هم آهنگ با استعمار نوین است.

قهرمانان انترناسیونال دوم بنماینده‌گی برنشتین و کائوتسکی مدافع سلطه استعماری کهن امپریالیسم بودند. آنها آشکارا اظهار میداشتند که سلطه استعماری مترقی است و برای مستعمرات «تمدن عالی بیار آورده» و «نیروی مولده مستعمرات را پیشرفت داده است». آنها حتی میگفتند که لغو مستعمرات «بمعنای بازگشت بدوران وحشیگری است».

در این مورد خروشف با رویونیستهای کهن فرقی دارد. او جسارت دارد که سیستم استعمار کهن را مورد لعنت قرار دهد.

چرا خروشف دارای اینچنین جرأت بزرگی است؟ علت آن اینستکه لحن امپریالیسم دیگر تغییر کرده است.

پس از جنگ دوم جهانی امپریالیستها در زیر ضربات دوگانه انقلابهای سوسیالیستی و انقلابهای آزادیبخش ملی مجبور به درک این موضوع شدند که «اگر کشورهای باختر تلاش کنند وضع موجود استعمار را حفظ نمایند این ناگزیر منجر به انقلاب جبری و شکست آنها میشود» و اشکال کهنه سلطه استعماری «برعکس میتواند "زخمی" باشد که نیروهای اقتصادی و معنوی حیات کشوری را چون خوره نابود سازد». بدین جهت امپریالیستها ضرورت تغییر شیوه های خود و انتقال به استعمار نوین را دریافتند.

درست بدین جهت است که خروشف با استعمارگران نوین هم آواز شده است. او از یک طرف ضمن پرده پوشی استعمار نوین تبلیغ میکند که گویا «استعمار دیگر از بین رفته است» و از طرف دیگر به ملل ستمدیده نصیحت میکند که استعمار نوین را بپذیرند. او بطور خستگی ناپذیر درباره این موضوع تبلیغ میکند که ملل ستمدیده با اجرای باصطلاح «همزیستی مسالمت آمیز» با امپریالیسم متمدن میتوانند «اقتصاد ملی خود را بسرعت پیشرفت داده»، «اعتلای سریع نیروی تولیدی را تأمین نمایند» و «بازار داخلی کشورهای ستمدیده میتواند بطور غیر قابل مقایسه بسط و توسعه یابد» و این کشورهای ستمدیده بنوبه خود «میتوانند مواد خام و محصولات و کالاهای گوناگون بیشتری که برای اقتصاد کشورهای صنعتی رشد یافته لازم است فراهم نمایند» و در عین حال در نتیجه «سطح زندگی اهالی کشورهای کاپیتالیستی رشد یافته بطور قابل ملاحظه ای میتواند ارتقاء یابد».

خروشف نیز فراموش نکرده است که از زرادخانه رویونیستهای انترناسیونال دوم سلاح زنگ زده و از کار افتاده بریاید.

مثلاً :

رویزیونیستهای کهن علیه جنگ آزادیبخش ملی اقدام مینمودند و توصیه میکردند که مسئله ملی «تنها میتواند از طریق موافقتهای بین المللی» و «در حالت مسالمت آمیز حل شود». خروشف در این زمینه خصوصاً از رویونیستهای انترناسیونال دوم ارثی برده و طرفدار «دفن آرامانه سیستم استعمار میباشد». رویونیستهای کهن به مارکسیستهای انقلابی حمله کرده به آنها افتراء میزدند که گویا «بلشویزم ماهیتاً یک نوع سوسیالیسم جنگ طلبانه میباشد» و «انترناسیونال کمونیستی خیال واهی دارد که آزادی کارگران میتواند بکمک سرنیزه های ارتش سرخ پیروزمند جامه عمل بپوشد و برای انجام انقلاب جهانی جنگ نوین جهانی لازم است»، آنها همچنین شایعه ای پخش میکردند که از چنین موضعی «خطر فوق العاده بزرگ جنگ جدید جهانی سرچشمه میگردد». عباراتی که امروزه خروشف با آن حزب کمونیست چین و سایر احزاب برادر مارکسیستی - لنینی را بباد افتراء گرفته درست همان عباراتی است که رویونیستهای کهن در زمان خود با استفاده از آن به بولشویکها تهمت میزدند. مشکل است که در بین آنها فرقی پیدا کرد.

باید گفت خروشف در خدمت به استعمار نوین امپریالیسم از رویونیستهای کهن در خدمت به استعمار کهن امپریالیسم دست کمی ندارد.

لنین خاطر نشان ساخت که سیاست امپریالیستی جنبش بین المللی کارگری را بدو جریان انقلابی و اپورتونیستی تقسیم میکند. جریان انقلابی در صف ملل

ستمیدیه قرار میگیرد و علیه امپریالیستها و استعمارگران مبارزه میکند و در نقطه مقابل آن جریان اپورتونیستی دست پرورده امپریالیستها و استعمارگران قرار دارد که امپریالیستها و استعمارگران پس مانده خود را از سود کلانی که از مکیدن خون خلقهای مستعمرات و نیمه مستعمرات به جنگ می آورند جلوی آنها میاندازند و این اپورتونیستها در صف امپریالیستها و استعمارگران ایستاده و علیه انقلابهای رهائی بخش ملل ستمدیده مبارزه میکنند.

تقسیم جنبش کارگری بین المللی به جریانات انقلابی و اپورتونیستی که لنین متذکر میشود، اکنون نه تنها در جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری پدید آمده بلکه در کشورهای سوسیالیستی که پرولتاریا در رأس حکومت قرار دارد نیز مشاهده گردیده است.

تجربیات تاریخی نشان میدهد که جنبش آزادیبخش ملی برای بدست آوردن پیروزی نهائی باید اتحاد استوار با جنبش انقلابی کارگری برقرار نماید و در عین حال باید بین خود و جریان رویونیستی که به امپریالیسم و استعمار خدمت میکند مرزبندی دقیق نماید و مصمانه تأثیرات رویونیسم را نابود سازد.

تجربیات تاریخی گواه بر آن است که جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری اروپای باختری و آمریکای شمالی برای بدست یافتن به پیروزی باید اتحاد فشرده ای با جنبشهای آزادیبخش ملی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برقرار سازد و با جریان رویونیستی مرزبندی دقیق نماید و تأثیرات آنرا با قطعیت ریشه کن کند.

در صفوف جنبش کارگری بین المللی رویونیستها عمال امپریالیسم میباشند. لنین میگوید: «مبارزه علیه امپریالیسم اگر رابطه ناگسستگی با مبارزه علیه اپورتونیسم نداشته باشد عبارت توخالی فریبنده ای بیش نیست». («کلیات لنین» جلد ۲۲، صفحه ۲۸۸ چاپ روسی). پس امروز مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار نوین و کهن نمیتواند با مبارزه علیه مدافعین استعمار نوین پیوند فشرده ای نداشته باشد.

هرچه هم امپریالیسم بکوشد نقاب بر چهره زند، هرچه هم مذبوحانه مقاومت کند، هر قدر هم مدافعین استعمار نوین به آرایش استعمار نوین پردازند و بدان خدمت کنند، امپریالیسم و استعمار نمیتوانند از نابودی جبری خود اجتناب نمایند و نمیتوانند سیر ظفرنمون انقلابهای آزادیبخش ملی را متوقف سازند. مدافعین استعمار نوین سرانجام با ورشکستگی نهائی مواجه خواهند گشت.

**پرولتاریاهای سراسر جهان و ملل ستمدیده متحد شوید!**



# تجدید چاپ و نشر توسط حزب کار ایران (توفان)

تیر ماه ۱۳۹۱

صفحه حزب کار ایران (توفان) در شبکه جهانی اینترنت. [www.toufan.org](http://www.toufan.org)

[toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)

نشانی پست الکترونیکی (ایمیل).